



۱۰

رئیسان می روند نوبت به نوبت!



۱۲

گفت و شنود با حسین محجوبی

خسرو به حرفم گوش نکرد

فرهنگ

چهارشنبه ۱۷ مهر ۱۳۹۸ :: شماره ۵۴۹۹

فیلمی بدون سایه



کلمه

حنابندان

در نشست ادبی!

احمد آرام را به صراحت کلام می‌شناسیم و از این رو وقتی در تازه‌ترین گفت‌وگویش با خبرگزاری ایسنا از نشست‌های ادبی بگوید و در این میان پای مراسم بله‌برون و حنابندان را وسط بکشد، تعجب نمی‌کنیم. آرام گفته: من با برگزاری نشست‌های انجمن‌های ادبی در کافه‌ها موافقم اما به شکلی که بتواند بازده خوبی داشته باشد، نه این‌که مثل جلسات بله‌برون یا حنابندان به شکلی باشد که دور هم بنشینند و راجع به یک کتاب یا شعر حرف بزنند، اما به هیچ نتیجه خاصی نرسند یعنی هیچ گره‌گشایی‌ای نشود.

این داستان نویس درباره وضع برگزاری نشست‌های انجمن‌های ادبی عنوان کرد: من اعتقاد دارم که در گذشته انجمن‌ها قدرت بیشتری داشتند و افرادی که در آن انجمن‌ها حضور داشتند اشراف بیشتری نسبت به ادبیات، فرهنگ و هنر داشتند. امروزه دورادور با انجمن‌های ادبی آشنا هستم، متوجه شده‌ام که تقریباً یکی دودهه است در آنها همان حرف‌های تکراری زده می‌شود و هیچ گره‌گشایی‌ای نسبت به این‌که چرا ادبیات ما در دوران معاصر هیچ حرف تازه‌ای ندارد نیست.

آرام افزود: وقتی وارد نشست‌های این انجمن‌ها می‌شوید، متوجه می‌شوید که همه چیز گزینیه‌ای است؛ یعنی کسی که مسؤول جلسه است درباره افراد و کتاب‌هایی صحبت می‌کند که همه جزو لابی‌های خودش هستند در نتیجه وقتی شاهد این جور عملکردها می‌شویم دقیقاً باید بدانیم که ما در یک دایره داریم می‌چرخیم و خودمان را تکرار می‌کنیم. متأسفانه به طور کلی من از مجالس ادبی چیز خوبی دستگیر نشده‌ام. البته می‌توانم به این هم اشاره کنم که در شهرستان‌ها اغلب مجالس ادبی‌شان فعال‌تر است و هنوز هم کم و بیش فعال‌اند و مسائل را خوب دنبال می‌کنند. البته هرچه یک شهرستان از تهران دورتر باشد، بازدهی کارش خیلی بهتر است، گرچه شاید استقبال از آنها کم باشد اما کیفیت بهتر از انجمن‌های ادبی تهران است.

نویسنده «اگر تک‌انم بدهی بیدار می‌شوم» که معتقد است انجمن‌های ادبی در کافه‌ها سنتی است که بیشتر از اروپا خصوصاً از فرانسه آمده است، بیان کرد: ۶۰ سال پیش در اروپا این سنت بود که در کافه‌ها شعر می‌خواندند، حتی بررسی کتاب داشتند و این خیلی خوب بود اما وقتی این به ایران می‌رسد ما متوجه می‌شویم این سنت ایرانیزه می‌شود یعنی آن کیفیتی که در انجمن‌های ادبی کافه‌های اروپا بود، در ایران رقم دیگری می‌شود و منتهی است به مجلسی که بدون این‌که به نتیجه‌ای برسند، می‌نشینند و صحبت می‌کنند. به همین دلیل است که انجمن‌های ادبی نتوانستند به شکلی که باید باشند خودشان را نشان بدهند چون اصلاً بازده خوبی نداشته‌اند؛ حال آن‌که اگر این انجمن‌ها با درایت و عشق کارشان را دنبال می‌کردند می‌توانستیم به نتیجه بسیار مطلوبی برسیم.

یکی از کاربران اسرائیلی توپیتر فهرستی از نام مترجمان ایرانی ادبیات و فلسفه را منتشر کرده و مدعی شده آنها فرماندهان نظامی ایران علیه معترضان عراق بوده‌اند؛ از جمله نجف دریابندری که سال‌هاست در بستر بیماری است و ابراهیم یونسسی و مهدی سحابی که سال‌هاست درگذشته‌اند!

تیم سرکوب دریابندری در نجف!

لا بد می‌دانید که عراق، چند روزی صحنه درگیری‌های خیابانی بود و در این میان ادعاهای دروغینی هم مبنی بر حضور ایرانیان بین نیروهای ضد شورش شنیده شد. ما در این گزارش، کاری با این گزاره نداریم چرا که طبعاً بررسی چنین ماجرابی به ما در صفحات ادبیات و هنر ارتباطی ندارد. اما انتشار یک توپیت، ماجرا را به زمین ما هم کشانده است. به زمین ما در ادبیات و فلسفه. آن هم به صورت تخصصی و مشخصاً در حوزه ترجمه!

دوست دارم ماجرا را به تعویق بیندازم تا همین‌طور فکری شوید که واقعاً غوغاهای خیابانی عراق، چه ربطی به ترجمه متون فلسفی و داستانی در ایران دارد و بین این دو چه ربط وثیقی می‌توان پیدا کرد، راستش را بخواهید، حتی اگر اصل ماجرا را هم برای‌تان تعریف کنم، این پرسش‌تان پاسخی نخواهد یافت و به قوت خود باقی خواهد ماند. در این رابطه جز گمانه‌زنی چه می‌توانیم بکنیم؟ البته این را هم بگوییم: جز گمانه‌زنی، حساسی می‌توانیم بخندیم، هم به اصل ماجرا هم به واکنش‌هایی که برانگیخته است. ناامید نشوید، عجله هم نکنید، این گزارش را بخوانید.



صابر محمدی

ادبیات و هنر

ماجرای چه قرار است؟

دیروز عرفان خسروی که او را به عنوان دیرینه‌شناس و جانورشناس می‌شناسیم، تصویری در توپیتر منتشر کرد که خودش آن را از یک توپیت عربی ثبت کرده بود. توپیت مربوط بود به مردی که «مهدی مجید» نام داشت. او در توپیتش که آن را به عنوان «ویژه و انحصاری» معرفی کرده و آن‌طور که ادعا کرده به نقل از «منبع امنیتی خلیجی» نوشته است: «نام فرماندهان گردان‌های نظامی ایرانی که تظاهرکنندگان عراقی را می‌کشند و به زودی تصویرشان را به خاطر این جرم مشهود منتشر می‌کنیم: نجف دریابندری، بابک احمدی، پیام یزدانجو، سروش حبیبی، ابراهیم یونسسی، رضا رضایی، مهدی سحابی، داریوش آشوری، صالح حسینی، بهرنگ رجبی و طهورا آیتی».

البته حالا اگر به صفحه مهدی مجید در توپیت سر بزنید، این توپیت را نمی‌یابید. لا بد به او رسانده‌اند که چه اشتباه خنده‌داری کرده و حالا او آن را از صفحه‌اش پاک کرده است.

نجف در نجف، ابراهیم در دِیقار

راستی، آقای نجف دریابندری عزیز، مگر ناتان نبود، آیتان نبود، چه شد که پس از عمری زندگی در لوی کلمه بدین‌جا رسیدید؟ مگر ارنست همینگوی، که مترجم در بستر آتارش در ایران بودید، کم گذاشت برای شهرت‌تان که آخر عمری دست به دامان نظامی‌ها شدید؟! البته عمرتان دراز باد، اما خب آدم را عصبانی می‌کنید با این کارهای‌تان]. از شما دیگر واقعاً انتظار نداشتیم که قلم بر زمین نهاده و باتوم به دست بگیرید بیفتید به جان ملت دوست و همسایه. شما در نجف چه می‌کنید این روزها؟

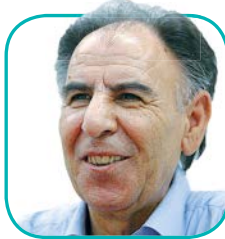
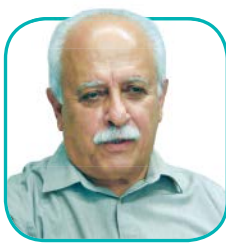
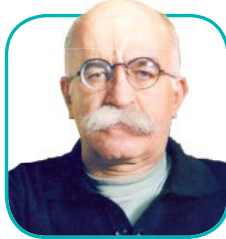
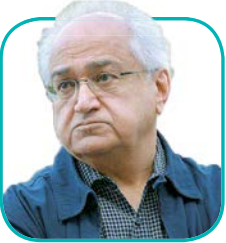
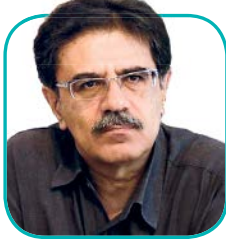
آقای ابراهیم یونسسی عزیز، ما تا حالا فکر می‌کردیم آن پیکری که آن صبح سرد بهمن‌ماه سال ۱۳۹۰ گذاشتیمش در سینه قبرستان، خودتان بوده‌اید. خب چرا باید کنکاش می‌کردیم، فکر کردیم واقعاً درگذشته‌اید دیگر دو سال آخر هم اگر ایمر، شما را از ما گرفته بود و کجا می‌توانستیم فکر کنیم در همه این سال‌ها به ما دروغ گفته‌اید و رفته‌اید پیوسته‌اید به گردان‌های نظامی در دِیقار عراق. واقعاً دلتان می‌آمد چنین شوکی را به ما وارد کنید. ناسلامتی بسیاری از داستان‌نویس‌های ما، نوشتن

را با کتاب «هنر داستان‌نویسی» شما یاد گرفته‌اند و حالا اگر این خبر به گوش‌شان برسد چقدر بی‌اعتماد می‌شوند به هر آن‌چه خوانده‌اند و نوشته‌اند. البته تقصیر شما نیست؛ ما زیادی ساده‌ایم که یادمان نبود شما خودتان از افسران بازمانده شبکه نظامی یک حزب معروف در سال‌های پیش از کودتای مرداد ۳۲ بوده‌اید و لا بد فیلتان یاد هندوستان کرده است بعد از مرگ و این بار به جبهه متخاصم پیوسته‌اید.

همین ناپاوری را می‌توانم در خطاب قراردادن دیگر اسامی این فهرست نیز مطرح کنم. به رضا رضایی چه بگویم با آن همه ترجمه‌اش؛ به‌خصوص آن یکی که هم اسم کتاب یونسسی، «هنر داستان‌نویسی» بود از دیوید لاج و چقدر خودم یاد گرفتم ازش. به بابک احمدی چه بگویم که سال‌ها در برهوت متون نظری در حوزه‌های نشانه‌شناسی و فلسفه هنر و به‌ویژه هرمنوتیک تنها منابع‌مان را نوشته بود. همه این‌ها را اگر توانستم با خودم حلاجی کنم، مهدی سحابی را کجای دلم بگذارم. آقا جان شما را با آن سیبل‌های نازنین‌تان چه به اسلحه، آن هم ۱۱ سال پس از مرگ‌تان در پاریس؟

من، سلطان سوتی، از اورشلیم!

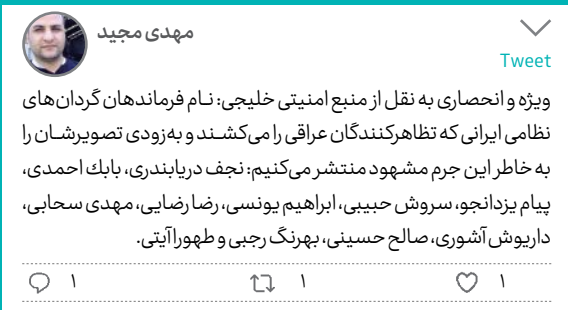
خب حالا اگر شما هم مثل ما یک دل سیر خندیده‌اید به این سوتی وحشتناک این کاربر توپیت، برویم ببینیم او کیست؟ مهدی مجید که احتمالاً یکی از همین رفقای علاقه‌مند خودمان به ادبیات و فلسفه سرکارش گذاشته و این فهرست را در اختیارش گذاشته، خودش را در توپیتر این‌طور معرفی کرده: «نویسنده، روزنامه‌نگار و عضو سازمان جهانی صهیونیسم». اسرائیلی و یهودی است و توپیت‌هایش او را بیشتر در اورشلیم نشان می‌دهند. در آخرین توپیتی که پس از پاک‌کردن همین توپیت مورد اشاره ما درباره مترجمان ایرانی منتشر کرده به ۹۹۳ دنبال‌کننده‌اش وعده می‌دهد که به زودی، بسیاری از اخبار پشت پرده درباره حضور تروریست‌ها در منطقه را منتشر می‌کند. او در این ویدئوی کوتاه می‌گوید کلی نام جدید افشا خواهد کرد. دوست عزیز، جسارتاً فقط لطف کنید در توپیت بعدی، همین میزان از نمک را رعایت کنید. این بار می‌توانید سراغ شاعران ایرانی بروید مثلاً!



واکنش‌ها

ابراهیم گلستان هنوز شناسایی نشده!

عرفان خسروی، توپیت مهدی مجید را ترجمه و بازنشر کرده و حساسی موجبات انبساط خاطر کاربران ایرانی توپیت‌را فراهم آورده است. آنها کلی با این ماجرا شوخی کرده و حتی پای ابراهیم گلستان، محمد قاضی، گلی ترقی، و منیرو روانی‌پور را به ماجرای عراق باز کرده‌اند. اما اجازه بدهید کامنت منتخب مادر این میان، کامنت چهارم باشد: «چنین کنند بزرگان» که نام کتابی از نجف دریابندری هم هست.



پشت صحنه

آقای دریابندری شما هم؟!

توی خانه که نشست باشم و تخمه بشکنم، آخرش نگاه می‌کنم که ای بابا بیهودگی چه ساده‌کوه می‌شود، اما وقتی می‌آیم و می‌بینم علی‌آقای مظاهری همسایه روبه‌رویی گروهمان که حسابی اهل شعر و کتاب‌خواندن هم هست، مشت‌ی تخمه برایمان گذاشته روی میز، اصلاً نگاهم عوض می‌شود که اصلاً هم بیهودگی در کار نیست، خیلی چیزها می‌شود بهانه رفاقت و مهربانی و بطالت و بیهودگی که گاهی یقه‌مان را می‌گیرد، می‌شکند و به آن معنی تازه‌ای می‌دهد.

حالا که اینها را رگفتم مجبورم این‌را هم بگویم که البته این جناب تخمه به ما وصال نداد. آقای جوادى، دبیر گروه ورزش و همسایه چند میز آن طرف‌ترمان که خوش‌نشین تحریریه و نزدیک‌تراس هم هستند، به اشارتی همین مشت بیهودگی معنا یافته روی میز ما را طلب کردند و ما هم تقدیم کردیم دیگر... مگر این دنیا چند تا آقای جوادى این همه مهربان دارد؟ بگذریم که وقت تنگ است و حرف بسیار.



امروز هم مثل دیروز، صابر محمدی قدم رنجه کرده و آمده صفحه ۹. همین‌طور

که در توپیتر می‌گشته رسیده به پستی که مایه خنده و حیرت توانمان است. آقایى که خودش را نویسنده، روزنامه‌نگار و عضو سازمان جهانی صهیونیسم معرفی کرده، به نقل از یک منبع امنیتی نام فرماندهان گردان‌های نظامی ایرانی که برای سرکوب مردم عراق به آنجا شتافتند را نوشته است. فکر می‌کنید نام چه کسانی در این فهرست است؟ باور‌تان می‌شود بگوییم نجف دریابندری، داریوش آشوری و حتی برخی مترجمان درگذشته از جمله ابراهیم یونسسی! خلاصه که ما فهرست را خواندیم و خندیدیم. این آقای روزنامه‌نگار یعنی عقلش نرسیده نام‌های مذکور را در گوگل جست‌وجو کند تا چنین رودستی نخورد؟



در صفحه بعدی هم رفته‌ایم سراغ سعید اوحدی، رئیس سازمان

فرهنگی هنری شهرداری که این روزها حرف و حدیث‌های جابه‌جایی و رفتنش از این سازمان به گوش می‌رسد. رفته‌ایم سراغ این‌که این مدیر چه کرده و چه کارنامه‌ای دارد. چه انتقاداتی را به او وارد کرده‌اند و جانشینان احتمالی‌اش چه کسانی خواهند بود.



از آن روزهایی است که با کارنامه‌ها کار داریم! در صفحه ۱۱ رفته‌ایم سراغ «مرد بدون سایه» تازه‌ترین ساخته علیرضا رئیسیان نکات مثبت و منفی فیلمش را بررسی کرده است. در این مسیر سری هم زده به کارنامه فعالیت‌های این کارگردان تا ببینیم از دیروز تا امروز چه کرده است.



در صفحه ۱۲ هم که به رسم هر چهارشنبه محمدرضا کائینی سراغ تاریخ رفته، گفت و گوی مفصلی داریم با حسین محجوبی نقاش و طراح پارک‌ساعتی و در این گفت‌وگو درباره شخصیتی حرف زده که همواره افسانه و واقعیت‌ها درباره‌اش بسیار بوده است. روایت محجوبی را هم در کنار دیگر روایت‌های بیان و منتشر شده درباره خسرو گل‌سرخى بخوانید.